

حاکمیت قانون چیست؟

لئون لو

مترجم: بردیا گرشاسبی

به نام خدا

حاکمیت قانون چیست؟

نویسنده: لئون لو

ارائه شده در نشست منطقه‌ای آفریقا

انجمن مَن پلرین

نایروبی، کنیا ۲۶ تا ۲۸ فوریه ۲۰۰۷

مترجم: بردیا گرشاسبی



What Is the Rule of Law?

سرشناسه	لو، لئون، ۱۹۴۸ - م.
عنوان و نام پدیدآور	Louw, Leon What is the rule of law? by Leon Louw at the African Regional Meeting of the Mont Pelerin Society Nairobi, Kenya 26-28 February 2007/ translator Bardia Garshasbi.
مشخصات نشر	تهران: سارگل، ۱۳۹۴ = ۲۰۱۶ م.
مشخصات ظاهری	۱۱۲ ص.: جدول
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۶-۰۳-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	انگلیسی.
موضوع	حکومت قانون
موضوع	قانون‌گرایی
شناسه افزوده	گرشاسبی، حسین، ۱۳۴۴ - مترجم
شناسه افزوده	Garshasbi, Hossein
شناسه افزوده	علیمیرزایی، سعید، ۱۳۴۷ - ویراستار
شناسه افزوده	Alimirzaee, Saeed
رده‌بندی کنگره	JC۴۹۷/ل۹و۲ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی	۳۲۰/۰۱۱
شماره کتابشناسی ملی	۴۱۵۹۸۳۲

هر گونه حق چاپ و تکثیر برای انتشارات سارگل محفوظ است.

نام کتاب :	حاکمیت قانون چیست؟
نویسنده :	لئون لو
مترجم :	بردیا گرشاسبی
ویراستار :	سعید علیمیرزایی
ناشر :	سارگل
نوبت چاپ :	اول: بهار ۱۳۹۵
تیراژ :	۳۰۰
شابک :	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۶-۰۳-۵
قیمت :	۱۰,۰۰۰ تومان

نشر سارگل: تهران، میدان فاطمی، خیابان یکم، پلاک ۱۲، طبقه پنجم

۸۸۹۵۴۰۴۱ - ۸۸۹۸۳۲۲۴

www.goto847.ir

«بنا به فهم و دریافت من (که به اقرار وکیل پیر و بازنشسته‌ای هستم) حاکمیت قانون اشاره به «اعمال ساختاری قانون» دارد در مقابل «اراده و طبع شخصی پادشاهان و شاهزادگان». حتی در جایی که این دومی خود را مهربان و خیراندیش بیان داشته باشد، باز هم آن اولی به لحاظ اخلاقی و سیاسی بر او برتری دارد. آن جا که حاکمیت قانون به کار بسته نمی‌شود، حاکمان حکومت را حق خود فرض خواهند کرد؛ در مقابل، حاکمیت قانون، تأکید را بر مسئولیت و تعهدِ ساختارمند می‌نهد.»

نلسون ماندلا

فهرست مطالب

- ۹ پیش‌گفتار مترجم درباره نویسنده
- ۲۳ ۱- پیروزی جهان‌شمول حاکمیت قانون
- ۲۳ فراز و فرود و فراز حاکمیت قانون
- ۲۶ فرصت‌ها و تهدیدات جدید حاکمیت قانون: توسعه در مقابل مبارزه با تروریسم
- ۳۱ ۲- به سوی انسجام
- ۳۵ ۳- قانون چیست؟
- ۳۵ اصول هشتگانه قانون فولر
- ۴۰ قانون مفروض عام
- ۴۷ ۴- حاکمیت قانون چیست؟
- ۴۷ مفهومی ساده: دلالت‌هایی عمیق
- ۵۳ حاکمیت قانون موگابه
- ۵۶ فیلسوفان حاکمیت قانون

۶۳ ۵- چرایی حاکمیت قانون: تئوری و عمل

۶۳ تئوری: تمرکز قدرت، آیین صحیح دادرسی

۶۴ عمل: حاکمیت قانون کارآمدتر است و فسادش کمتر

۶۴ - کارامدی

۷۰ - فساد

۷۷ ۶- مؤلفه‌های حاکمیت قانون

۷۷ کلیات

۷۹ تفکیک قوا

۸۳ جزئیات

۸۳ - قانونیت

۸۳ - عقلانیت

۸۴ - نفی صلاح‌دید

۸۴ - اهداف روشن

۸۴ - معیارهای عینی

۸۴ - یقین (قطعیت)

۸۵ - سابقه یا وحدت رویه قضایی

۸۵ - آینده‌گرایی

۸۳ - تفکیک قوا

۸۷ - آیین صحیح دادرسی و عدالت طبیعی

- ۸۸ - استادی و هنروری در پیش‌نویسی قانون
- ۸۹ - ثبات و پایداری
- ۸۹ - فرض مسلم بی‌گناهی (اصل برائت)
- ۸۹ - خطر گرفتار آمدن مضاعف در اتهام و محاکمه
- ۹۰ - برابری در پیشگاه قانون
- ۹۰ - حق درخواست بررسی قانونی بودن بازداشت متهم
- ۹۰ - آگاهی و اطلاع

۷- نتیجه‌گیری‌ها

- ۹۵ - **۸- ضمائم**
- ۹۷ ضمیمه الف- جدول ۱: ۲۰ کشور برتر دنیا به لحاظ حاکمیت قانون
- ۹۸ ضمیمه ب- جدول ۲: ۲۰ کشور دنیا با کمترین حاکمیت قانون
- ۹۹ ضمیمه پ- چک لیست «قانون خوب»: بخش ۱- وجه اساسی بودن قانون
- ۱۰۳ ضمیمه ت- چک لیست «قانون خوب»: بخش ۲- وجه امکان (امکان‌پذیری قانون)
- ۱۰۹ ضمیمه ث- معیارهای اختیار تفویض شده و آیین صحیح دادرسی

پیش‌گفتار مترجم درباره نویسنده

«لئون لو»^۱ یکی از نویسندگان و وکلای پرتلاش و آزاداندیش آفریقای جنوبی و از دوستان نزدیک خانواده «نلسون ماندلا» است. او که در حال حاضر ریاست «بنیاد بازار آزاد»^۲ در آفریقای جنوبی را بر عهده دارد از اعضای فعال «پروژه بازبینی قانون اساسی» آفریقای جنوبی بوده و در بازبینی آن قوانین و مطابقت آن‌ها با حاکمیت قانون نقش مهمی ایفا کرده است. لئون لو تقریباً تمام عمر خود را صرف تحقیق و مطالعه و نوشتن در مباحث قانونی کرده است و طی دهه‌های اخیر در تعداد زیادی از مجامع علمی و بین‌المللی دنیا (از جمله در سازمان ملل متحد) به ارائه گزارش و ایراد سخنرانی‌های متعدد پرداخته است.

لئون لو در سال ۱۹۴۸ در شهر کوچکی در آفریقای جنوبی متولد شد و در دوران نوزادی مادر خود را از دست داد. در سال‌های کودکی و ابتدای دوران دبستان سرپرستی او را اقوام و نزدیکان خانواده پدری‌اش بر عهده داشتند تا این که پس از ازدواج مجدد پدرش، همراه او به ژوهانسبورگ نقل مکان کرده و پس از تکمیل تحصیلات ابتدایی و مراحل بعدی به ادامه تحصیل در رشته «قانون»^۳ در

1. Leon Louw

2. Free Market Foundation.

این بنیاد به لحاظ تأثیرگذاری سومین اندیشکده مهم در کل قاره آفریقا محسوب می‌شود.

۳. بنا به یک سنت دیرینه از اواخر دوران قاجار (و تحت تأثیر زبان فرانسه که زبان علمی آن دوران بوده و منورالفکران و فرنگ‌رفتگان دوران قاجار و ابتدای دوران پهلوی اکثراً به آن زبان در اروپا تحصیل کرده بودند) به رشته قانون (یعنی law) در زبان فارسی «حقوق» می‌گویند، زیرا در زبان فرانسه کلمه «حق» یا droit برای رشته قانون نیز به کار می‌رود، و قدمای ما نیز به تقلید از فرانسوی‌ها مباحث **قانونی** را مباحث **حقوقی** می‌گفتند یا دانشکده قانون را دانشکده حقوق می‌نامیدند که این عادت تا همین امروز هم ادامه دارد. به هر صورت، آن چه در زبان فرانسه وجود دارد ناظر به پیشینه و قابلیت‌های خاص آن زبان است؛ در حالی که در پیشینه زبان فارسی تا قبل از دوران قاجار در هیچ یک از متون فارسی حالت جمع کلمه حق، یعنی «حقوق» به عنوان مترادفی برای «قانون» یا موضوعات قانونی استفاده نشده است. ما در این متن سعی کرده‌ایم تا حد امکان از این اشتباه مصطلح پرهیز کنیم. آن چه به قانون ربط دارد به طور طبیعی «قانونی» است و ربطی به حق‌ها یا حقوق ندارد- مترجم.

دانشگاه «ویتواترزرند»^۱ پرداخت و سپس همزمان ضمن کار در یک دفتر وکالت، در همین رشته از «دانشگاه آفریقای جنوبی»^۲ فارغ التحصیل شد.

لئون لو در دوران تحصیل دانشگاهی به ایدئولوژی مارکسیستی علاقه‌مند شد و به صف فعالان دانشجویی در مبارزه با نژادپرستی پیوست. او با شور و حرارت فراوان تمام آثار «کارل مارکس» و دیگر نویسندگان کمونیست را به دقت مطالعه می‌کرد. در جریان مبارزات دانشجویی و فعالیت‌های ضد نژادپرستی با «وینی ماندلا»^۳ آشنا شد و از طریق وی به همکاری با «کنگره ملی آفریقا» پرداخت.

در همان دوران دانشجویی وقوع حادثه‌ای باعث یک تغییر جهت عمده در افکار و گرایش‌های ایدئولوژیکی لئون لو شد. او که هفته‌ای چند روز در یکی از بزرگ‌ترین دفاتر وکالت در ژوهانسبورگ به کار و آموزش عملی درس وکالت مشغول بود، با پیرزن فقیر و سیاه‌پوستی آشنا شده بود که روزها در پیاده‌روی مقابل دفتر بساط کوچک میوه فروشی پهن می‌کرد. لئون جوان این پیرزن فقیر را دوست داشت و همیشه با او احوال‌پرسی می‌کرد، از او میوه می‌خرد و گاهی به او کمک می‌کرد. یک روز صبح در مقابل دفتر شاهد بود که چند مأمور پلیس دور بساط میوه فروشی پیرزن جمع شده‌اند. دقایقی بعد، در مقابل چشمان حیرت‌زده لئون و عابران، پلیس‌ها با حالتی آمیخته به شوخی و تفریح، بساط پیرزن را به هم ریختند و زنبیل‌های میوه او را با لگد به وسط خیابان پرت کردند. فریاد و اعتراض پیرزن تفریح مأموران را به عصبیت و خشم بدل کرد و ناگهان به طرف او حمله‌ور شدند. پیرزن سعی داشت فرار کند، اما هنوز به سر چهارراه نرسیده نیروهای چالاک پلیس او را می‌گیرند و با کتک و خشونت به داخل وانت مخصوص پلیس پرت می‌کنند. لئون کارش را رها می‌کند و سراسیمه با تاکسی دنبال وانت پلیس به

1. University of Witwatersrand

2. UNISA – University of South Africa

۳. Winnie Mandela: همسر نلسون ماندلا رهبر فقید آفریقای جنوبی

پیش‌گفتار مترجم درباره نویسنده

ایستگاه مرکزی پلیس ژوهانسبورگ می‌رود و تمام روز را تلاش می‌کند تا شاید بتواند پیرزن را آزاد کند، اما موفق نمی‌شود.

صبح روز بعد، لئون در مراجعه به محل کارش واقعه را برای صاحبان دفتر وکالت تعریف می‌کند و از آن‌ها خواهش می‌کند که در دفاع از مظلومیت آن پیرزن و بقیه دستفروش‌های فقیر کاری انجام دهند. صاحبان دفتر به لئون می‌گویند که این موضوع ربطی به آن‌ها ندارد، اما سرانجام با اکراه قبول می‌کنند که لئون مقداری از ساعات کارش را مجانی صرف تهیه دادخواست و دفاع قانونی از دستفروش‌ها، مسافرخش‌ها، و بقیه افراد فقیری کند که مدام با نیروهای پلیس و شهرداری ژوهانسبورگ درگیر بودند.

متأسفانه آن پیرزن (که بعدها به نام «گرانی مویو»^۱ از او یاد می‌کردند) چند روز بعد بر اثر شدت جراحات وارده به سرش در هنگام دستگیری، فوت می‌کند و این موضوع عمیقاً در روحیه لئون تأثیر می‌گذارد، و او را در دفاع قانونی از حقوق دستفروشان فقیر مصمم‌تر می‌سازد. از آن زمان تا کنون، یعنی نزدیک به نیم قرن، لئون لحظه‌ای از دفاع از حقوق اقشار محروم جامعه در آفریقای جنوبی غافل نبوده و بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی، در بی‌شمار جلسات دادگاه‌های مختلف، وکالت مسافرخشان سیاه‌پوست، خرده‌فروشان، دستفروشان و کشاورزان فقیر را بر عهده گرفته، و در عین حال در بازبینی و تصحیح بسیاری از قوانین کیفری و حتی قوانین اساسی کشور به قضات و قانون‌گذاران آفریقای جنوبی کمک کرده است.

لئون لو، که احترام فوق‌العاده‌ای برای کسب و کار قائل است (و به همین دلیل با تمام وجود از حقوق دستفروشان و کسبه خرده‌پا دفاع می‌کند) در همان آغاز فعالیت‌های دانشجویی خود در ابتدای بیست سالگی‌اش، رفته رفته متوجه می‌شود که مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها چه کینه و عناد عمیقی نسبت به بازار و کسبه

1. Granny Moyo

دارند. این موضوع او را با معمای بغرنجی مواجه می‌کند. او از طرفی خودش را یک مارکسیست انقلابی می‌داند که قرار است در حمایت از «زحمتکشان» با ثروتمندان مبارزه کند، اما به وضوح شاهد است که برای حمایت و دفاع از توده‌های فقیر و کسبه خرده‌پای کوچه و بازار ناچار است هر روز نه با سرمایه‌داران و کمپانی‌های بزرگ، بلکه با پلیس و دیوان‌سالاران دولتی درگیر شود. از طرف دیگر، با دقت بیشتر در فلسفه و متون کلاسیک مارکسیستی و با تعمق در آرا و اندیشه‌های کمونیست‌های معاصر خودش، به روشنی درمی‌یابد که مارکس و لنین و مریدان سرسخت آن‌ها، برخلاف ادعاها و شعارهای شورانگیز خود در دفاع از زحمتکشان، تا چه اندازه در تمام رهنمودها و سیاست‌های پیشنهادی خود خواستار گسترش همه جانبه اقتدار دولتی و بسط سیطره دیوان‌سالاری در تمام شئون زندگی مردم هستند.

آگاهی روزافزون لئون لو نسبت به مغایرت و حتی تناقض اندیشه‌های دولت‌گرایانه مارکسیست‌ها با شعارهای به اصطلاح خلقی آن‌ها، طرز تفکر او را به کلی دگرگون می‌کند؛ به طوری که از آن به بعد در تمام فعالیت‌ها، سخنرانی‌ها، و آثار و نوشته‌هایش به نوعی، هر چند به اختصار، به سستی‌ها و تناقضات اندیشه‌های چپ‌گرایانه اشاره می‌کند. از نظر او که سال‌ها وکالت زحمتکشان فقیر را بر عهده داشته و طبعاً خیلی بیشتر از روشنفکران و سیاستمداران چپ‌گرا با جزئیات واقعی فقر و محرومیت آنان از نزدیک آشنایی دارد، با ملی کردن صنایع یا گرفتن مالیات‌های گزاف از ثروتمندان و فراخ‌تر کردن سفره دولت نمی‌توان مشکل فقر و محرومیت مردم را حل کرد.

فراخ‌تر شدن سفره دولت مستلزم گسترش دستگاه دیوان‌سالاری است و هزینه این گسترش را نهایتاً مردم باید بپردازند. یعنی مردم باید بیشتر کار کنند و بیشتر مالیات بپردازند تا عده‌ای مقام دولتی به «صلاحدید» خود، آن مالیات‌ها را خرج امور رفاهی دیگران کنند؛ و لئون لو به تجربه دریافته است که «صلاحدید»

پیش‌گفتار مترجم درباره نویسنده

بزرگ‌ترین آفت حاکمیت قانون است، زیرا مقامات دولتی نیز نهایتاً مانند بقیه مردم، انسان‌های عادی هستند و هیچ انسانی از اشتباه و وسوسه سوء استفاده از قدرت مصون نیست.

به عقیده لئون لو بسیار بیهوده و حتی ابلهانه است که قبای گشاد و زربافتی از صلاح‌دید بدوزیم و بعد به دنبال انسان‌های بزرگی بگردیم که این قبا برازنده ایشان باشد. به همین خاطر است که او مدام تأکید دارد که قبای صلاح‌دید را باید تا حد امکان کوچک و بی‌پیرایه دوخت، آن قدر کوچک که اولاً کسی برای به دست آوردنش متوسل به هزار دروغ و ریاکاری و حق‌کشی نگردد، و ثانیاً شخصی که آن را به تن کرده چنان دست و پایش بسته باشد که نه خودش امکان و مجالی برای فساد داشته باشد و نه دیگران حاضر شوند با پرداخت «رشوه» برای جلب دوستی یا حمایت او پول خود را دور بریزند.

اما مسئولیت تعیین اندازه این قبا با کیست؟ لئون لو این وظیفه سترگ را در حد و اندازه آدم‌های احساساتی و سطحی نمی‌داند که فقط در حرف شعار حمایت از زحمتکشان سر می‌دهند و حتی به تناقضات مستتر در شعارهایشان آگاهی ندارند. از دید او، وظیفه تعیین حدود «صلاح‌دید» با قانون‌دانان دانشمند، فقیهان فاضل، و قضات دلسوزی است که هم از پشتوانه علمی و عقلی کافی برای درک ماهیت واقعی قانون برخوردارند و هم به واسطه تجارب شغلی خود از اهمیت بنیادین قانون در برقراری عدالت واقعی در جامعه آگاهی تجربی دارند.

قانون‌دان دانشمند و مهربانی که ذات قانون را می‌شناسد و از قدرت سهمگین و بُرد این تیغ آخته آگاهی دارد دستش به هنگام خلق و تدوین قانون به هزار وسواس به لرزه می‌افتد، زیرا او به همان اندازه که بر معانی مستقیم و دلالت‌های ضمنی مفاهیم قانونی اشراف گسترده دارد، از پیش می‌داند که خلیقات و روحيات دیوان‌سالارانی که در آینده این تیغ آخته را در کف خواهند گرفت بر هیچ کس معلوم و مشخص نیست. و درست به همین دلیل است که چنین قانون‌دان

شریفی، به هنگام تدوین قانون، همه دانایی و زیرکی خود را به کار می‌گیرد تا قدرت صلاحدید مجریان قانون را به حداقل برساند. به واقع، این خیاط چیره‌دست، قبای صلاحدید را آن چنان تنگ می‌دوزد که نا اهل‌ترین مجری احتمالی قانون نیز به هنگام پوشیدن این قبا مجالی برای خودسری و استبداد رأی نداشته باشد.

شاید یکی از مهم‌ترین نکاتی که من در حین ترجمه و بازخوانی مجدد این متن به دفعات و از زوایای گوناگون دریافته‌ام همین بوده که: دقت و وسواس قانون‌نویسان در تعیین حدود صلاحدید، کم هزینه‌ترین و محکم‌ترین سد ممکن در مقابل سیلاب فساد و تباهی در جامعه است. لئون لو وجوه مختلف این ملاحظه را در کلاس درس و دانشگاه یاد نگرفته است و درستی آن را صرفاً در مباحث نظری و کلامی برآورد نکرده است. او آثار بی‌دقتی در تدوین قوانین را ابتدا بر روی زندگی مردم عادی در جریان دادرسی‌های متعدد و سپس بر روی میزان کارآمدی جامعه در سطح کلان و بین‌المللی مشاهده و بررسی کرده، و سپس مشاهدات و بررسی‌های شخصی و تجربی خود را با متون فیلسوفان کلاسیک قانون مطابقت داده است.

ملاحظات او در باب معنا و مؤلفه‌های قانون، چگونگی شکل‌گیری قوانین، حاکمیت قانون در مقابل حاکمیت شخص، و پیوند علی بین حاکمیت قانون و فساد (و ابتدای این امر که ضعف و نقصان در اولی بدون کم‌ترین شبهه‌ای به افزایش و گسترش دومی می‌انجامد)، و دیگر ملاحظات مطرح شده در این یادداشت همگی مستظهر به یک عمر تجربه عملی و تحقیق و مطالعه علمی هستند.

نکته دیگری که لازم است خواننده پیش از مطالعه متن مد نظر قرار دهد، محل ارائه این متن است. لئون لو یادداشت حاضر را به شکل یک گزارش در یکی از نشست‌های «انجمن مَن پلرین»^۱ ارائه داده است و در واقع مخاطبین اصلی او

پیش‌گفتار مترجم درباره نویسنده

اعضای انجمن بوده‌اند. بنیان‌گذاران جامعه یا انجمن مَن پلرین، اقتصاددانان و فیلسوفانی نظیر «کارل پوپر»، «لودویگ فن میزس» و «فردریک هایک» بوده‌اند و بیشتر اعضای آن از دانشمندان بنام و برندگان جوایز معتبر بین‌المللی (از جمله جوایز علمی نوبل) هستند. بنابراین، با توجه به وزن و اعتبار علمی مخاطبین، می‌توان حدس زد که نویسنده در رویکرد کلی خود در طرح موضوع و در نحوه ارائه مباحث و استدلال‌ها (به لحاظ شکلی و ماهوی هر دو) ملزم به رعایت چه سطحی از معیارهای علمی و عقلی بوده است. به واقع، احاطه یا به قول فرنگی‌ها «اتوریت» لئون لو در موضوع حاکمیت قانون در حدی است که حتی به اعضای انجمن، که از دانشمندان صاحب نام و از دوستان و همفکران خودش هستند، به خاطر سهل‌انگاری آنان در استفاده از واژه‌ها (و در حقیقت به خاطر رهیافت زبان‌شناختی نادقیق آن‌ها به حاکمیت قانون) انتقاد می‌کند!

البته در متن حاضر، اشاره لئون لو به سهل‌انگاری در استفاده از واژه‌ها و لاقیدی در کاربرد کلمه یا مفهومی به جای کلمات یا مفاهیم نزدیک به آن، فقط یک اشاره گذرا یا حاشیه‌ای نیست، بلکه موضوع کانونی و اصل و اساس رهیافت او به مفهوم حاکمیت قانون است. اصولاً بدون توجه به تأکیدات مکرر نویسنده به موضوع زبان و معانی اخص کلمات و مفاهیم، نمی‌توان این متن را و مقصود نویسنده از حاکمیت قانون را به درستی فهمید. واضح است که تأکیدات و سخت‌گیری‌های زبانی نویسنده دشواری ترجمه را دوچندان می‌کند. از این جهت لازم است درباره آشنایی خودم با متن و دشواری‌های ترجمه به اختصار توضیحاتی بدهم.

چند سال پیش در یکی از استان‌های جنوبی انگلستان منزل دوست دانشمندی میهمان بودم. حرف از تفاوت‌های زبان انگلیسی با زبان فارسی و دشواری ترجمه برخی کلمات پیش آمد و این که متأسفانه در ترجمه بسیاری از متون انگلیسی به فارسی چندان دقتی نمی‌شود. داشتم برای او از اهمیت تعیین‌کننده زبان و دقت در معانی کلمات برای فهم درست مفاهیم توضیح می‌دادم و این که ترجمه صحیح و واگردانی مقصود واقعی نویسنده تا چه اندازه برای من اهمیت دارد. او

که از علاقه من به موضوع حاکمیت قانون مطلع بود، جزوهای به من داد و گفت: اگر تأکید همه جانبه بر حاکمیت قانون و معنای صحیح و سخت گیرانه آن برایت جالب و حائز اهمیت ویژه باشد، حتماً از خواندن این جزوه لذت خواهی برد.

نگاهی به جزوه انداختم و تعجب کردم از این که چه قدر در نشان گذاری (قرار دادن کلمات در گیومه، حروف ایتالیک، حروف پر رنگ، خط کشی زیر کلمات و غیره) استفاده شده است. بعضی جاها روی برخی کلمات و عبارات به قدری تأکید شده بود که انگار نویسنده از راه دور داشت با صدای بلند می گفت: "همین که گفتم! فقط همین و لاغیر!".

دقایقی طولانی در صفحات مختلف نوشته دقت کردم و بعد به دوستم گفتم که گر چه این تأکیدات پی در پی و سنگینی مطالب قدری آدم را می ترساند و شک می کنم که سواد خواندن و درست فهمیدن و ترجمه اش را داشته باشم، اما به خاطر همین سختی ها دلم می خواهد خودم را محک بزنم و این متن را به فارسی ترجمه کنم چرا که فکر می کنم برای قضات و قانون گذاران کشورم جالب باشد.

دوست انگلیسی هفتاد و چند ساله ام قدری مکث کرد و گفت:

"من با نویسنده این مطلب دوستی دیرینه دارم. وکیل و متفکر معروفی اهل آفریقای جنوبی است. به سخت گیری شهرت دارد و شاگردانش از دست او عاجزند. باید او را مطمئن کنم که تو از پس ترجمه متن برمی آیی و گر نه اجازه این کار را نمی دهد. اگر واقعاً قصد ترجمه متن را داری می توانم تو را با او آشنا کنم."

بعد آدرس ایمیل لئون لو را به من داد و همان جا هم خودش برای او ایمیلی فرستاد و گفت که یکی از دوستان ایرانی او «هوس» کرده جزوه «حاکمیت قانون چیست؟» را به فارسی ترجمه کند!

پس از بازگشت به منزل، چند روزی با متن کلنجار رفتم. زبان لئون لو برایم عجیب بود و نشان گذاری های مؤکد و مکرر، خصوصاً در جمله های طولانی، مرا از ترجمه مأیوس می کرد. بعضی جمله ها در نظرم ترجمه ناپذیر می آمدند. با مطالعه

پیش گفتار مترجم درباره نویسنده

دقیق‌تر متوجه شدم که اگر بخواهم به تمام جزئیات متن وفادار بمانم و دقیقاً عین نظر نویسنده را به فارسی برگردانم مدت‌ها گرفتار ترجمه خواهم شد. راستش قدری پشیمان شده بودم. اما بالاخره به خودم جرأت دادم و ایمیلی برای لئون لو نوشتم. خودم را معرفی کردم و گفتم می‌خواهم حاکمیت قانون او را ترجمه کنم و ممکن است برای فهم درست بعضی مفاهیم به کمک خود او احتیاج داشته باشم.

دوستم گفته بود که لئون لو در عین سخت‌گیری، آدم بسیار شوخ طبعی است، و خیلی زود به صحت گفته او پی بردم. او در جواب من فقط یک کلمه نوشته بود: Commiserations! (تسلیت!)

به هر حال، ترجمه و بازخوانی‌های مجدد این متن چند ماه طول کشید و اکنون بعد از حدود سه سال تصمیم به انتشار آن گرفتم. جا دارد همین جا از نویسنده محترم و دانشمند این نوشته قدردانی کنم که در هر موردی که مشکل داشتم با صبر و حوصله به پرسش‌های من پاسخ مشروح داد و فهم برخی مفاهیم و جملات دشوار را برای من امکان‌پذیر ساخت. او با این نوشته چیزهایی به من آموخته که از مباحث معمولی کلاس‌های درس قانون فراتر می‌روند. این نوشته برای من کلاس درس انسانیت و شرافت فکری و اخلاقی نیز بوده است.

البته در همان ابتدای کار به لئون لو گفته بودم که رشته تحصیلی من قانون نیست و ادبیات انگلیسی خوانده‌ام. اتفاقاً او معتقد بود که همین مسئله باعث می‌شود در معانی اصطلاحات بیشتر دقت کنم، کمی از معادل‌های بعضاً نارسا و کلیشه‌های مرسوم اما نامفهوم فاصله بگیرم، و با تأمل در دلالت‌های ضمنی مفاهیم، از واژه‌ها و عباراتی استفاده کنم که تا حد ممکن به مقصود اصلی نویسنده نزدیک باشند.

دانشجویان و اساتیدی که حاکمیت قانون را صرفاً در کتاب‌های درسی و ترم‌های دانشگاهی تحصیل یا تدریس کرده‌اند و به مطالعه متون متعارف عادت داشته‌اند، ممکن است رهیافت نویسنده به مبحث حاکمیت قانون در نظرشان نامتعارف جلوه کند. اکثر دانشجویان مبحث حاکمیت قانون را، مثل هر درس دیگری، در یکی از

ترم‌های تحصیلی مطالعه و حفظ می‌کنند تا در پایان ترم نمره خوب بگیرند. واضح است که هر دانشجویی سعی دارد عین مطالب کتاب‌ها و جزوه‌های درسی‌اش را یاد بگیرد، چون اگر در ورقه امتحان چیزی غیر از آن بنویسد که استاد گفته، مردود می‌شود. دانشجویان ممتاز امروز، در آینده یا به حرفه وکالت می‌پردازند، یا در دستگاه قضا مشغول به خدمت می‌شوند، و یا کرسی استادی دانشگاه را از اساتید پیشین تحویل می‌گیرند. اما در هر حال، بُن‌مایهٔ دانش و اطلاع امروزی از قانون و حاکمیت قانون، بازتابی از همان متون متعارفی است که دیروز در کلاس‌های درس، با رعایت تمام ضوابط علمی، تحصیل و تدریس می‌شده است.

معهداً این متون متعارف اکثراً ورود فلسفی مفصلی به معنای قانون ندارند. بسیاری از این متون اغلب، بسته به سنت‌های قانونی و پیشینهٔ فکری و فرهنگی هر منطقه یا کشوری، ماهیت قانون را یک موضوع «از پیش دانسته و فهمیده شده» فرض می‌کنند (فرضی که در ذات خود بیشتر به باورهای بومی مردم آن منطقه در مورد معنای قانون گرایش می‌یابد تا به خصیصه‌های غیر بومی و جهان‌شمول قانون) و سپس مطابقت با آن موضوع پیش‌دانسته را «حاکمیت قانون» معرفی می‌کنند. از این رو، اکثر دانش‌آموختگان رشته قانون یا دست اندرکاران موضوعات قانونی در کشورهای مختلف، ساز و کار مطابقت قانون با حاکمیت قانون را، با تمام جزئیات و تفصیل، از حفظ هستند و گویا دقیقاً می‌دانند که حاکمیت قانون چیست و ابتدای آن به چه صورت است. اما مشکل این جا است که در بسیاری موارد، نتیجهٔ نهایی آن چه این کارشناسان می‌دانند و پیاده کرده‌اند، در عمل با آن چه می‌بایست از حاکمیت واقعی قانون حاصل گردد تفاوت بسیار دارد.

این معمای عجیب در مثل شبیه حکایت مهندسین با تجربه‌ای است که دانش فنی بسیار دارند و چه بسا قطعات موتور را چشم بسته می‌شناسند، اما هر وقت اجزای موتور را سوار کرده و آن را روشن می‌کنند، اتومبیل آن‌ها یا راه نمی‌رود و دود می‌کند یا به جای حرکت به جلو، عقبی حرکت می‌کند.

پیش گفتار مترجم درباره نویسنده

متن حاضر، برخلاف بسیاری از متون متعارف، پیش از ورود به بحث حاکمیت قانون، ضمن اشاره به پیروزی ظاهری حاکمیت قانون و انتقاد شدید از همین موضوع که گویا همه در درس حاکمیت قانون نمره بیست گرفته‌اند (و طبعاً در شأن خود نمی‌دانند که الفبای این درس را بیاموزند)، سیر تاریخی و خاستگاه‌های نظری انحراف از حاکمیت قانون را بررسی کرده و سپس به بحث درباره چستی قانون می‌پردازد، و به واقع از همان الفبای بدیهی آغاز می‌کند که هیچ ساختمانی را بدون پی و شالوده نمی‌توان بر پا داشت یا به استواری و مانایی آن امید بست.

تعیین چستی قانون، و مهم‌تر از آن، ابتدای این امر که چه چیزی قانون نیست، لازمه اصلی و شالوده‌ساختمان حاکمیت قانون است. از نظر لئون لو، بدون ابتدای این مهم، اصولاً ورود به بحث حاکمیت قانون، هر دلیل و انگیزه‌ای که داشته باشد، ربطی به مفهوم واقعی حاکمیت قانون نخواهد داشت.

آخرین نکته این که لئون لو در این متن چندین بار از ترکیب «لیبرال کلاسیک» استفاده می‌کند و آرا و اندیشه‌های خودش و تعاریف و استدلال‌های مورد استنادش را مبتنی بر آرای فیلسوفان «لیبرال کلاسیک» می‌داند. باید توجه داشت که متأسفانه واژه «لیبرال» که در قرون هیجدهم و نوزدهم میلادی معنای واضحی داشت و بر اصالت فرد در مقابل اصالت جمع، و بر آزادی فردی در مقابل خواست و اراده جمعی تأکید می‌کرد، رفته‌رفته از ابتدای قرن بیستم، توسط گروه‌ها و احزابی به سرقت رفت که بعضاً به اصالت فرد و آزادی‌های واقعی فردی هیچ اعتقادی نداشتند و نظراتشان گاه در نقطه مقابل اندیشه‌های فیلسوفان اصالتاً «لیبرال» نظیر جان لاک، آدام اسمیت، جان استوارت میل، یا فردریک باستیا قرار می‌گرفت.

در اثر ادامه این وضع، صفت «لیبرال» در فرهنگ سیاسی غرب به کلی معنای اصلی خود را از دست داده است. مثلاً در حال حاضر در کشور بریتانیا، حزب «لیبرال دموکرات» به غیر از نام و عنوان، به وضوح در تمام نظرات و

سیاست‌های اصلی خود با حزب چپ‌گرای «کارگر» نزدیکی و همسویی دارد. به واقع، امروزه وضعیت در اروپا و آمریکا و بقیه کشورهای دنیا به گونه‌ای است که اگر شخص، گروه، یا حزبی با عنوان «لیبرال» معرفی شده باشد، یا این عنوان به نوعی در نام رسمی آن قید شده باشد، شما می‌توانید مطمئن باشید که حزب یا گروه مورد نظر قطعاً و بدون کم‌ترین تردیدی با فیلسوفان اصالتاً «لیبرال» مخالفت که هیچ، دشمنی عمیق دارد!

به طور مثال، رییس جمهور آمریکا را یک سیاستمدار «لیبرال» می‌دانند و اصولاً اعضای حزب «دموکرات» آمریکا به «لیبرال» بودن شهرت دارند. اما بر هیچ کس پوشیده نیست که «باراک اوباما» و حزب متبوع او خود را قیّم مردم می‌دانند و عملاً به اصالت فرد و حاکمیت فرد بر سرنوشت خویش اعتقادی ندارند. به واقع، «اوباما» و بقیه «لیبرال‌های» آمریکایی در فدا کردن فرد برای منافع جمع یا غارت اموال فرد برای تأمین منافع موجودات نامشخصی به نام جامعه، ملت، یا کشور لحظه‌ای تردید نمی‌کنند. جمله معروف جان اف. کندی، رییس جمهور به شدت لیبرال آمریکا در اوایل دهه ۱۹۶۰، مبنی بر این که: "نپرسید کشور من برای من چه می‌تواند بکند؛ بپرسید شما برای کشورتان چه می‌توانید بکنید" ورد زبان همه لیبرال‌های آمریکایی است. هیچ یک از فیلسوفان لیبرال در قرون گذشته حتی در خواب هم نمی‌دیدند که روزی سوسیالیست‌ها، ملی‌گرایان، دولت‌گرایان، و حتی افرادی با دیدگاه‌های فاشیستی خودشان را «لیبرال» بنامند.

امروزه متفکرانی که حقیقتاً به «لیبرتی» (آزادی) در معنای واقعی آن و به حاکمیت مطلق و بدون تبصره فرد بر جان و مال و سرنوشت اجتماعی و اقتصادی خویش اعتقاد دارند، همگی به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر هیچ راهی برای نجات صفت «لیبرال» و احیای دوباره معنای اصیل آن باقی نمانده است. لیبرال‌های قرن بیست و یکم آشکارا و بدون هیچ شرمی، به دشمنی خود با آزادی‌های فردی (به ویژه آزادی‌های اقتصادی فرد) افتخار می‌کنند، و خواستار

پیش‌گفتار مترجم درباره نویسنده

گسترش نظارت و دخالت دولتی در همه امور هستند و اخیراً حتی تربیت کودکان از سن ۳ سالگی و آموزش آداب رفتن به دستشویی را وظیفه مهدکودک دولتی می‌دانند. در شرایطی که «لیبرال‌ها» با سماجتی باور نکردنی در رسانه‌های ارتباط جمعی و از طریق ایجاد انواع فشارهای اجتماعی و سیاسی و راه اندازی ستادهای تبلیغاتی و تظاهرات خیابانی وظیفه پرداخت هزینه تحصیل و حتی وظیفه جلوگیری از پرخوری فرزندانشان را با ادارات دولتی می‌دانند، نویسندگانی نظیر لئون لو چاره‌ای ندارند جز این که در موقع اشاره به نظرات فیلسوفان «لیبرال» حتماً از صفت «کلاسیک» استفاده کنند.

گر چه ممکن است این موضوع برای افرادی که با پیشینه فرهنگ سیاسی غرب آشنایی دقیق ندارند خیلی عجیب به نظر برسد، اما واقعیت امر این است که شدت تمایز بین «لیبرال» و «لیبرال کلاسیک» به حد تمایز بین دو حالت مخالف و متضاد رسیده است؛ مثلاً مانند شمال و جنوب که فقط در یک خصیصه با هم اشتراک دارند و آن این که هر دو «جهت جغرافیایی» هستند، اما هر یک جهتی مخالف دیگری را نشان می‌دهد. حرکت در جهت افکار و گرایشات «لیبرال» عملاً به معنای دور شدن از فلسفه و جهان‌بینی «لیبرال کلاسیک» است.

به هر حال، لئون لو بیش از ۴۰ سال است که در وجوه فلسفی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با «لیبرال‌ها» مبارزه می‌کند؛ صرفاً به این دلیل که به مبانی فکری و فلسفی «لیبرال کلاسیک» اعتقاد دارد!

افرادی که به مبحث قانون و حاکمیت قانون علاقمند هستند و در عین حال تمایل دارند بدانند که نگرش «لیبرال کلاسیک» به موضوع حاکمیت قانون چه تفاوت بنیادینی با دیدگاه‌های «لیبرال» دارد، از مطالعه این متن بهره‌ای مضاعف خواهند برد.

بردیا گرشاسبی

مدیر و بنیان‌گذار مرکز پیشبرد بهره‌وری و فرصت‌های تجاری در لندن

www.capto.org.uk

بهار ۱۳۹۵

■ پیروزی جهان شمول حاکمیت قانون ■

■ فراز و فرود و فراز حاکمیت قانون

چه لزومی دارد که مقاله دیگری در باب حاکمیت قانون ارائه شود؟ این امر حداقل دو دلیل شایسته دارد: نخست آن که توصیفات حاکمیت قانون عمدتاً نامشخص تر و مبهم تر از آنند که به کار اهداف عملی بیایند، و دوم آن که بسیاری از نوشته‌ها در این زمینه، حاکمیت قانون را نادرست تعریف کرده‌اند. مقاله حاضر نخستین هدفش این است که حاکمیت قانون را، تا حد کفایت، با زبان و واژگانی ملموس و عاری از ابهام تعریف کند، به گونه‌ای که عملاً بشود از آن در امر پیش‌نویسی، تحلیل، و اجرای قانون به عنوان یک متن کمکی استفاده کرد. دومین هدف این مقاله، نقد یک گرایش است، گرایش به استفاده از اصطلاح «حاکمیت قانون» چونان مترادفی برای هر آن چه هر کس به آن دل بسته و باور دارد. فقدان وضوح در این که قوانین و رویه‌ها چه زمانی ناقض حاکمیت قانون هستند آن چنان حاد شده است که حاکمیت قانون، که یکی از مهم‌ترین نهادهای جوامع آزاد و موفق به شمار می‌رود، به عبارتی، با خطر «ابطال به سبب ابهام» مواجه است.

از زمان پایان جنگ سرد، اعلام طرفداری از حاکمیت قانون برای همه دولت‌ها و سیاستمداران، با هر عقیده و مرامی، به یک نوع الزام سیاسی تبدیل شده است -

فارغ از این که اصولاً چه چیزی از حاکمیت قانون مراد می‌کنند و ایدئولوژی‌شان چیست. اکثر سیاستمداران جدید، از رابرت موگابه در زیمباوه و تونی بلر در بریتانیا گرفته تا صدام حسین در عراق و جرج دلبیو بوش در آمریکا، همگی در حرف مدعی‌اند که حاکمیت قانون را در بست پذیرفته‌اند و اصلاً آن را به ازدواج خود درآورده‌اند. از آن جا که هر دولتی اینک دم از طرفداری از حاکمیت قانون می‌زند، و مخالفان حاکمیت قانون در غباری از معصومیت یک پندار غلط (که مولود آن ازدواج است) محو و ناپدید شده‌اند، اگر پژوهشگری از فضا به زمین بیاید و با رهبران جهان مصاحبه کند نتیجه خواهد گرفت که حاکمیت قانون به پیروزی قطعی رسیده است.

یک نمونه شاخص در این زمینه «رابرت موگابه» رهبر کشور زیمباوه است که سرسختانه اصرار دارد که هر آن چه انجام می‌دهد مطابق با حاکمیت قانون است. وی استدلال می‌کند که قانون اساسی را نقض نمی‌کند و این که سانسور مطبوعات، غصب زمین، بازداشت‌های سیاسی، عملیات پاکسازی، نقض حقوق بشر، و غیره همگی مبتنی بر قوانینی هستند که با رعایت موازین به تصویب مجلس قانون‌گذاری رسیده‌اند که نمایندگانش در یک روند دموکراتیک انتخاب شده‌اند.

این تقریظ عالمگیر حاکمیت قانون در تعارض آشکار است با راست‌دینی پیشرو نزد دانشمندان علوم اجتماعی در طی دهه ۱۹۶۰، که به لحاظ فکری و اعتقادی دوره‌ای بود آکنده از خیالبافی. در آن دوران، حاکمیت قانون با انگ انواع و اقسام واژه‌ها و عباراتی که از نظر روشنفکری شیک نبود، تقبیح می‌گردید و پدیده‌ای محسوب می‌شد تاریخاً نابهنگام، ضدانقلابی، محافظه‌کارانه، ارتجاعی، قهقرایی، ضد دموکراسی، نخبه‌گرا و خلاصه هر چیزی که تحدیدگر «اقتدار خلق» بود. حاکمیت قانون یک حيله پنهانی بورژوازی بود برای جاودانه ساختن امپریالیسم سرمایه‌داری. مطابق با مکتب مارکسیست-لنینیست، و در دستگاه‌های قضایی غیرمستقلی که بویی از مؤلفه تفکیک قوای حاکمیت قانون نبرده بودند، دادگاه‌ها موظف بودند که همچون عاملین حزبی به «عملیات» حقوقی برای خلق بپردازند. هدف دستگاه قضایی پیشبرد دموکراسی خلق و انقلاب بود. هدف نهادهای دولتی

پیروزی جهان‌شمول حاکمیت قانون

نیز عموماً تعیین رهبران و صاحب‌منصبان مشروع (یا گزینش آن‌ها به واسطه انتخابات ساختگی) جهت حکومت به نفع عموم از طریق احکام حکومتی بود و نه از طریق قوه‌ها و عملکردهای مؤکداً نظارت‌شده و منقسم بین شعبه‌های پیچیده، پرهزینه، و دست و پاگیر قوای مقننه، اجرایی، و قضایی حکومت.^۱

میان افراطی‌ها و میانه‌روها تفاوت‌هایی به لحاظ درجه، و نه جوهر، وجود داشت، اما در بین «نرم» و «سخت» در هر دو جناح چپ و راست هیچ تفاوت بنیادینی وجود نداشت. فعالین سیاسی در هر دو سوی دوگانهٔ نادرست «چپ-راست» با آروزی دیرینه و کلاسیک آزادی‌خواهان در اعمال مؤکد حاکمیت قانون مخالفت می‌ورزیدند.

در آن دوران، اصطلاح حاکمیت قانون هر گاه و هر جا که با بار معنایی مثبت مورد استفاده قرار می‌گرفت، معمولاً به عنوان مترادفی برای نفس قانون، فارغ از ماهیتش، به کار می‌رفت و در هر حال هدف از ستایش حاکمیت قانون این بود که حاکمان وقت با استناد به آن، به بیشینه‌سازی حداکثری قدرت مشروعیت بخشند. حاکمیت قانون در این معنا لااقل این حسن را داشت که انگیزه‌ای به وجود می‌آورد تا نخبگان حکومتی خودشان نیز در شمول همان قوانینی قرار بگیرند که در مورد اتباعشان صدق می‌کرد.

در این گونه موارد، قرار نبود که قدرتمندان برتر از قانون محسوب شوند، اما قانون دست آن‌ها را باز می‌گذاشت تا آزادانه «هر قانونی» را به هر وسیله بنا نهند. این همان چیزی است که دولت‌های مدرن در همه کشورها هنگام صحبت از حمایت از حاکمیت قانون در ذهن خود دارند. این معنای کوتاه‌نظرانه محتوای فلسفی ندارد، و حاکمیت قانون را در حد یک اصطلاح فنی محض فرو می‌کاهد: یعنی در

۱. برای آگاهی از نقد مارکسیستی به حاکمیت قانون ر.ک. به ناتور آلیسم قانونی: تئوری مارکسیستی قانون (Legal Naturalism: Marxist Theory of Law)، نوشته Olufemi Taiwo، انتشارات دانشگاه کورنول ۱۹۹۵. جهت بررسی نظریه‌های مارکسیستی قانون ر.ک. به دموکراسی و حاکمیت قانون، نقد مارکس بر شکله قانونی (Democracy and the Rule of Law, Marx's Critique of Legal Form) نوشته Robert Fine انتشارات بلک‌برن ۲۰۰۲.

این حد که آیا دولت مطابق با آن قوانینی که خودش اتفاقاً بنا نهاده عمل می‌کند یا خیر. بدون تردید حاکمیت قانون در این معنا دلالتی بر هیچ یک از ارزش‌های کلاسیک لیبرال ندارد، ارزش‌هایی نظیر تفکیک قوا، آیین صحیح دادرسی، شمول عام قانون، اصل بی‌طرفی، عدالت طبیعی، قانون ناظر به آینده، فرض بی‌گناهی (اصل برائت)، عقلانیت، و غیره.

یکی از نگرانی‌های من این است که وقتی لیبرال‌های کلاسیک، نظیر اعضای انجمن محترم من پلرین، حاکمیت قانون را چونان مترادفی برای آزادی به کار می‌برند، ناخواسته بر تصورات نادرست و شایع پیرامون معنا و شأن حاکمیت قانون صحنه گذاشته و به آن‌ها مشروعیت می‌بخشند.^۱

اتفاقاً می‌بایست در نظر گرفته شود که حاکمیت قانون چونان مترادفی برای فقدان فساد و حضور نظم و قانون نیز به کار می‌رود. گر چه پدران بنیان‌گذار حاکمیت قانون، یعنی فیلسوفان بزرگ غرب در سده‌های هیجدهم و نوزدهم، چنین موضوعاتی را در ذهن نداشتند و حاکمیت قانون را الزاماً مترادف فقدان فساد یا حضور نظم نمی‌دانستند، اما موضوعات مزبور مشروعاً بخشی از حاکمیت قانون هستند؛ به ویژه در این معنای اخص که اگر قانون «درست نوشته شده و درست فهمیده شده» به رسمیت شناخته نشود واضح است که حاکمیت قانون نیز وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر، حاکمیت قانون در درجه نخست معطوف به ذات است و در درجه دوم معطوف به شمول.

■ فرصت‌ها و تحدیدهای جدید حاکمیت قانون: توسعه در مقابل مبارزه با تروریسم

نخستین تغییر جهت عمده در «راست‌دینی رشد و توسعه»^۲ در دوران پس از استعمار این بود که تمایل شورانگیز به سیاست «کمک» به کشورهای در حال

۱. مقالات بسیاری از سوی انجمن من پلرین منتشر شده‌اند، و برخی در وبسایت این انجمن نیز قابل دسترس هستند، که در آن‌ها «حاکمیت قانون» در همین معنای نادقیق و بی‌حاصل به کار رفته است.

2. growth and development orthodoxy

توسعه در دهه ۱۹۷۰ و ابتدای دهه ۱۹۸۰ به تدریج تبدیل شد به اشتیاق برای سیاست‌های اقتصادی نئو لیبرال یا «اجماع واشنگتنی»^۱ در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰؛ سیاست‌هایی که دواى همه دردها را در استقرار مبانى بازاردوستانه مبتنى بر «اقتصاد کلان»^۲ در کشورهای فقیر می‌جست. نکته قابل ملاحظه‌ای که به واسطه آن می‌شود فلسفه وجودی و منطق ادعایی «کمک» مدرن را به پرسش کشید، این است که اصولاً آن شور و حرارت اولیه نسبت به سیاست کمک به کشورهای فقیر، نمودی از استیلای فضای جنگ سرد در جهان بوده است. به طور مثال، در حال حاضر اشتیاق و آرزویی ناب و واقعی به وجود آمده که مصرانه خواهان معکوس کردن رابطه معیوب میان کمک و رکود است. اکنون بیشتر از همیشه آشکار شده است که سیاست کمک به کشورهای فقیر نه تنها در دستیابی به رشد و توسعه ناکام ماند، بلکه آفریقا، که بیشترین سرانه کمک را دریافت کرده بود، نسبت به گذشته فقیرتر شد و به واقع کشورهایی که کمک بیشتری دریافت کردند با سرعت بیشتری فقیرتر شدند.

«محافظه‌کاری کلان-اقتصادی»^۳ (که از آن به «تعدیل ساختاری»^۴ یاد می‌کنند) گر چه، در مقایسه با سیاست کمک، مصیبت کم‌تری به بار آورد، اما توان نائل آمدن به نتایج دلخواه را نیز نداشت. در نتیجه، در طی ده پانزده سال اخیر استراتژی غالب به سمت نسخه جدیدی از توسعه معطوف گردید. اکنون کشورهای فقیر (که علی‌رغم پسرفتشان «در حال توسعه» نامیده می‌شوند) به برپایی حاکمیت قانون و احترام به حقوق مالکیت تشویق می‌شوند. حال که دیگر همه کشورها مدعی برپایی حاکمیت قانون هستند، و در غیاب معیار دقیق و

1. Washington consensus
2. macro-economics
3. macro-economic conservatism
4. structural adjustment

مؤثری که درستی این ادعاها را تبیین کند^۱، نیاز مبرمی به شخصیت‌های بزرگ و پای‌بند به درستکاری قضایی احساس می‌شود تا در مورد حاکمیت قانون، راهبردهای اجرایی آن، و معیار ساده‌ای برای سنجش پای‌بندی دولت‌ها به آن، تعاریف روشنی ارائه دهند. نوشته حاضر به تلویح بیان می‌دارد که پیروزی حاکمیت قانون در عرصه نطق و خطابه، بالقوه پیروزی ژرفی برای ساکنین سیاره زمین محسوب می‌شود و اهمیت و ژرفای این پیروزی برای میلیاردها ساکن فقیر این سیاره بیشتر از میلیون‌ها ثروتمند آن است؛ به شرطی که لیبرال‌های کلاسیک بتوانند به شایستگی از پس تعریف و اجرای درست حاکمیت قانون برآیند.

تا جایی که به توسعه مربوط می‌شود، شواهد حاکی از آنند^۲ که «تمامیت نظام قانونی»^۳ احتمالاً مهم‌ترین و یگانه تعیین‌کننده صلح، بهروزی، و توسعه است. طبیعتاً کمال مطلوب آن است که کلیه «ویژگی‌های راهبردی»^۴ که «برندگان» را از «بازندگان» متمایز می‌سازند شناسایی کنیم. کاملاً قابل درک است که رهبران کشورهای جهان اول از وجود انحطاط و رکود مزمن در کشورهای جهان سوم کلافه و خشمگین باشند. اما رهبران جویای شهرت و رابین‌هود صفت جهان اول،

۱. البته تمهیدات و ساز و کارهای مختلفی برای بررسی میزان پای‌بندی دولت‌ها به حاکمیت قانون و حقوق مالکیت در نظر گرفته شده‌اند که عمدتاً ادارات و کارگزاران دولتی هستند، اما همان طور که در ادامه این تحلیل بحث خواهد شد، برای ارزیابی دقیق حاکمیت قانون، معیارها یا تعاریفی که به قدر کافی عاری از ابهام باشند وجود ندارند. تأثیر فقدان این معیارها فقط این نیست که شاید شاخص‌های منتشر شده نشانگرهای دقیقی از میزان پای‌بندی دولت‌ها به حاکمیت قانون و حقوق مالکیت نباشند، بلکه در نبود تعاریف و معیارهای مشخص، دولت‌ها برای دانستن آن چه باید انجام دهند، و مهم‌تر از آن، آن چه نباید انجام دهند، با مشکل مواجه هستند.

۲. ر.ک. به عادات کشورهای بسیار کارآمد (Habits of Highly Effective Countries)، نوشته Leon Law Review Project، ژوهانسبورگ ۲۰۰۶، که متغیرهای راهبردی را در کشورهایی که به ترتیب با بهترین و بدترین امتیاز در باب «اهداف راهبردی» مشخص می‌شوند شناسایی می‌کند.

۳. integrity of the legal system: اصطلاح فراگیرنده مناسبی است که همه اصول مربوط به قانون خوب را به لحاظ فلسفه قانون در برمی‌گیرد.

۴. policy characteristics یا خصایص سیاستی

که به ضعف حافظه کوتاه مدت دچارند و فراموش کرده‌اند که سیاست کمک مالی قبلاً آزموده شده و شکست خورده، به جای آن که نتیجه بگیرند که نیاز کشورهای فقیر در اتخاذ جامع سیاست‌های اثبات شده است، همچنان، و در معیت لشگری از خوانندگان و ستارگان پاپ، دل‌مشغولی مجدد کمک به کشورهای فقیر را دارند و کما فی‌السابق شهروندان خودشان را برای تأمین مالی حاکمان مستبد خارجی چپاول می‌کنند. جای شکرش باقی است که این رهبران رابین‌هود صفت، کمک را هنوز به تمامی جایگزین تأکید بر نهادهای سالم قانونی نکرده‌اند، اما ایشان به هر حال دارند موج تازه‌ای از کمک‌های مالی را به مساعدت‌های قبلی می‌افزایند که احتمالاً همچون کمک‌های پیشین بی‌حاصل و ناموئد خواهد بود.

محبوبیت تازه حاکمیت قانون، در همین حد نطق و خطابه، شاید مثبت‌ترین توسعه لیبرال کلاسیک در هزاره جدید باشد. معهذاً، تمایل بی‌اثرکننده یأس‌آوری در سراسر جهان در جهت مصالحه بر سر حاکمیت قانون وجود دارد که نه فقط در بین طرفین درگیر در «مبارزه با تروریسم»، بلکه در بین کشورهای بی‌طرف در این نبرد نیز (به ویژه پس از بمب‌گذاری در سفارت آمریکا در نایروبی و عملیات تروریستی علیه جهان‌گردان در بالی) جریان دارد. عوارض تدابیر ضد تروریستی، در هر دو وجه ساختگی و مشروع آن، خود را در زمینه‌های پرشماری بروز می‌دهند، که به عنوان نمونه می‌توان به ویژه به تعرض به حریم شخصی (به واسطه تدابیر اتخاذ شده علیه پول‌شویی و شنود و نظارت در ارتباطات)، تعرض به آزادی (از طریق اعمال محدودیت‌های شدید در سفرهای بین‌المللی)، و تعرض به حق مالکیت (با مصادره خودسرانه اموال) اشاره کرد.

به واقع با این ادعا که شرایط فوق‌العاده تدابیر فوق‌العاده می‌طلبد، به فرسایش حاکمیت قانون مشروعیت بخشیده می‌شود. لیبرال‌های کلاسیک بر سر این موضوع عمیقاً دچار انشقاق شده‌اند. در یک سو عده‌ای هستند که موضعی محافظه‌کارانه‌تر دارند و آن دسته از تدابیر ضد تروریستی را که با حاکمیت قانون تضاد دارند چونان جنبه و جزئی جدایی‌ناپذیر از نفس جنگ در نظر می‌گیرند. در

سوی دیگر، افرادی هستند که موضعی لیبرال‌تر دارند و مطمئن نیستند که بتوان از ارزش‌ها به قیمت مصالحه بر سر آنها دفاع کرد. گرچه استدلال‌های هر دو طرف قانع‌کننده به نظر می‌رسند، اما برای فعال سیاسی سابق و ضد آپارتایدی مثل من، این مباحثات به شکل نامیمونی یادآور دفاع از حد و اندازه‌ای است که حاکمیت قانون در آفریقای جنوبی، به بهانه محافظت این کشور بر علیه سوسیالیسم و کمونیسم، وجه‌المصالحه قرار گرفت. در میان دو شر، آن که کم‌تر شرور باشد همچنان شر است، اما به غلط یا درست، از گذشته تا کنون چنین استدلال شده است که دنیای واقعی به مردم اجازه بهره‌مندی از این امر تجملی را نمی‌دهد که انتخابشان بین نیک و بد باشد و آنها را وادار می‌سازد که از میان دو شر آن را که کم‌تر شرور است برگزینند.

بنابراین، تز اصلی و فحوای نوشته حاضر این است که:

- حاکمیت قانون معنای خود را از دست داده، و چالش لیبرال‌های کلاسیک در آن است که از یک سو به شکلی واضح بیان کنند که حاکمیت قانون چه هست و چه نیست، و از سوی دیگر حاکمیت قانون را چونان جنبه زنده‌ای از رویه قضایی دوباره احیا کنند.
- هزاره جدید در زیر ضربات سنگین دو نیروی بی‌اثرکننده گرفتار آمده است؛ یکی طرز تلقی و درک از حاکمیت قانون به مثابه پیش شرطی برای توسعه و بهروزی، و دیگری تمایل به مصالحه بر سر حاکمیت قانون به عنوان بخشی از نبرد با تروریسم.